

روایتی از همدلی خادمان مسجد حضرت زهرا (س) در محله شهید بسکابادی با زائران جنگ دیده

وقتی خانه خدا، کاشانه می شود



روایت سفری متفاوت

را برایشان متفاوت کرده است. او توضیح می دهد که برای اولین بار است که در این مسجد اسکان دارند؛ «ما اینجا افرادی را دیدیم که از شهرهای دیگر آمده اند، خانه شان خراب شده و دچار ترس و وحشت شده اند. ما هر شب پای در دلد این هم وطنانمان می نشینیم و غصه می خوریم و اشک می ریزیم. اما این درد حالا ما را به هم نزدیک تر کرده است. ما از هم و وطنان جنگ دیده مان درس های بزرگی گرفته ایم. اینکه باید امید داشته باشیم و در این شرایط سرپا بمانیم.»

او درباره برنامه متفاوت سفرشان هم می گوید: هر سال که به مشهد می آیم، برنامه مان، زیارت و گشت و گذار در بازارهای اطراف حرم بود. این بار اما برنامه هر شبمان پس از زیارت، حضور در تجمعات محله هم هست. تجمع اهالی این محله از دم در این مسجد شروع می شود. بعد از نماز به جمعیت می پیوندیم و تا چهارراه می رویم و شعار می دهیم. دیدن این جمعیت باشکوه حالا باعث شده است بیشتر از قبل با هم و وطنانم احساس نزدیکی کنم، هم وطنانی که از هر جای ایران باشند، پای کشورشان می ایستند.

پیش از ورود به مسجد، فضایی سرد و چهره هایی غم زده را در ذهن تصور می کنم. آدم های نگران که دور از شهر و کاشانه خود، سعی در گذران زندگی دارند. اما دقایقی بعد از رسیدن به مسجد همه تصوراتم تغییر می کند. صدای خنده بچه ها اولین صدایی است که به گوش می رسد. در مسجد از این سوبه آن سومی دوند و فارغ از هر غم و دغدغه ای مشغول بازی هستند. بزرگ ترها که تازه چرت صبحگاهی شان پریده مشغول جمع کردن پتو و تشک ها شده اند، هم زمان به هم صبح بخیر می گویند و خوش و بش می کنند؛ انگار مدت ها است که یکدیگر را می شناسند. عده دیگری هم صبح زود برای زیارت راهی حرم شده اند و حالا اینجا نیستند. کبری خسروی که سعی در آرام کردن فرزندان قدونیم قدش دارد، هم زمان چادر گل دارش را سر می کند تا راهی حرم شود. پیش از رفتنش با او گفت و گو می کنم.

کبری خسروی و احمد قربان زاده، سه روز پیش از بیرجند با فرزندان نشان به مشهد آمده اند. آن ها از معدود زائران این مسجد هستند که بر اثر جنگ کوچ نکرده و برای زیارت به مشهد آمده اند. اما اینجا هم وطنان جنگ دیده و ملاقات کرده اند و همین دیدار ها، این سفر

سحر نیکو عقیده | حالا بیش از یک ماه از آغاز جنگ تحمیلی آمریکایی صهیونی می گذرد و مردم غیور ایران، روزهایی پر از مقاومت و ایستادگی را تجربه می کنند. جنایت های آمریکا و اسرائیل در این مدت سبب شده است مردم شهرهای مختلف، به ویژه شهرهای غربی و مرکزی، گرفتار آسیب جانی و مالی شوند. خیلی از آن ها حالا خانه هایشان را از دست داده و مجبور به کوچ شده اند. در این شرایط، مشهدی ها دست روی دست نگذاشته اند و در جای جای شهر، چه در مساجد و چه در خانه ها، با صمیمیت و همدلی، هم وطنانشان را اسکان می دهند تا آرامش و امید را به دل ها برگردانند.

مردم مهربان و دلسوز محلات پایین پای حضرت (ع) هم مهمانان جنگ دیده کشور را با آغوش باز پذیرفته اند. مسجد حضرت زهرا (س) در میانه خیابان شهید بسکابادی، حالا به یکی از همین پناهگاه های امن برای هم وطنان جنگ زده و زائر تبدیل شده است. ساکنان خیابان شهید بسکابادی با اقداماتشان نشان می دهند که در این شهر، هنوز افرادی هستند که بی منت، مرمهی روی زخم مردم می گذارند و کنار هم در دل هم و وطنان جنگ دیده، امید را زنده نگه می دارند. نور چراغ این مسجد هر شب با مهربانی همسایه های دغدغه مند و وطن دوستش روشن می ماند؛ همسایه هایی که این بار با انگیزه ای دوچندان میزبان زائران شهرشان شده اند.

دلتنگی از همین حالا

زهرا خانم و پنج کودک قدونیم قدش دیگر زائران این مسجد هستند. او همراه با همسر طلبه اش از قم راهی مشهد شده است و حالا چهار شب از اسکانشان در مسجد می گذرد. او توضیح می دهد که در قم، در منطقه ای حساس سکونت داشتند و خانه های اطراف مورد اصابت موشک قرار گرفته است؛ «هر شب صدای انفجار موشک و پدافند می شنیدیم و بچه ها دچار وحشت و استرس شده بودند و شب ها به سختی خوابشان می برد. این شد که تصمیم گرفتیم راهی مشهد شویم تا هم از خطر دور باشیم و هم زیارت کنیم، در جوار امام رضا (ع) باشیم و کمی آرامش بگیریم.» زهرامظفری تعریف می کند که مقصد مشخصی نداشته اند، کانال اسکان زائران را پیام رسان اپتاپید کرده و با شماره ای تماس گرفته اند؛ «همسایه های مهربان این محله با کمال احترام و اشتیاق دعوتمان کردند و اینجا شبیه یک همسایه قدیمی و آشنا با ما برخورد کردند. ما هر شب این همسایه ها را سر نماز جماعت در مسجد می بینیم، خوش و بش می کنیم و احوال پرس هم هستیم. بعضی ها حتی از ماد عوت کردند که به خانه آن ها برویم و چند شب را آنجا بمانیم. احتمالاً فقط چند روز دیگر اینجا خواهیم بود و من از حالا دل برای این همسایه ها تنگ شده است.»